

سوسیالیسم دموکراتیک همان سوسیال دموکراسی نیست

مایکل مک کارتی



ترجمه: شادی انصاری



اشاره:

اخیراً در نشریه‌ی ژاکوبین شاهد انتشار مباحثاتی بر سر ماهیت سوسیالیسم دموکراتیک و وجوه تشابه و تفاوت آن با سوسیال دموکراسی‌های موجود بوده‌ایم. به دنبال انتشار [مقاله‌ای](#) از متیو دسان و مایکل مک‌کارتی که هر دو استاد جامعه‌شناسی و از نویسندگان ژاکوبین هستند، که در آن بر وجوه تفاوت سوسیالیسم دموکراتیک و سوسیال دموکراسی تأکید کرده بودند، مت برنیگ، از دیگر نویسندگان این نشریه، در [مقاله‌ای](#) ضمن سوسیالیستی خواندن کشورهای اسکاندیناوی، از سوسیال دموکراسی‌های موجود دفاع کرد. در مقاله‌ی حاضر، مایکل مک‌کارتی ضمن پاسخ به برنیگ تلاش می‌کند وجوه تمایز سوسیالیسم دموکراتیک و سوسیال دموکراسی را نشان بدهد.

مفهوم «سوسیالیسم دموکراتیک» موضوعی مورد مناقشه است، از این رو زمانی بهتر از امروز وجود ندارد تا اندیشه‌هایی را در میان بگذاریم که اهداف درازمدت و راهبردهای کوتاه‌مدت‌مان را روشن سازد. همچنان که متیو دسان و من اخیراً در نشریه‌ی ژاکوبین بحث کردیم، اصول پایه‌ای که باید راهنمای ما برای هر جامعه‌ی خوب باشد برخوردار از نگرشی درازمدت است که از سرمایه‌داری فراتر برود و دموکراسی را تعمیق ببخشد که [چنین جامعه‌ای] به تحقق برابری فرصت‌ها و همبستگی اجتماعی یاری خواهد رساند. سوسیال دموکراسی‌های شمال اروپا تا کجا با این نگرش سوسیالیسم دموکراتیک متناسب هستند؟ این پرسش مهمی است که مت برنیگ در پاسخ به نوشته‌ی ما مطرح کرد. وی قبول دارد که اتحاد شوروی دموکراسی نبود، چرا که دولت به مردم پاسخ‌گو نبود. اما وی می‌گوید این انتقاد به کشورهای شمال اروپا که دموکراسی‌های پارلمانی هستند وارد نیست. بنابراین ترسیم مرز قاطعی بین دیدگاه ما از سوسیالیسم دموکراتیک و سوسیال دموکراسی‌های واقعاً موجود مانند نروژ نادرست است.

مهم‌ترین نکته‌ی این پرسش ساده است: آیا کشورهایی مانند نروژ بیانگر حد غایی است که به نظر ما اقتصاد و جامعه‌ی با مدیریت دموکراتیک بدان شبیه است؟ اگر چنین

است، آیا سوسیال‌دموکراسی سرجمع همان سوسیالیسم دموکراتیک است؟ استدلال من این نیست که کشورهای شمال اروپا، مانند اتحاد شوروی غیردموکراتیک‌اند، بلکه این است که حتی در این کشورها که از دموکراسی سیاسی برخوردارند، سوسیالیسم دموکراتیک به معنای دموکراتیزه کردن و مالکیت عمومی بیش‌تر اقتصاد، نسبت به وضع موجود، است.

کشورهای اروپای شمالی - فنلاند، نروژ و سوئد - کشورهایی با ساختار سوسیال‌دموکراسی هستند. از دموکراسی نمایندگی مشروطه، مزایای رفاهی گسترده، چانه‌زنی‌های جمعی صنفی با مدیریت دولت بین کار و سرمایه، و مالکیت دولتی نظام اقتصادی برخوردارند. این نهادها نسبت به نهادهایی که در برهوت نولیبرالی ما برقرارند بسیار مطلوب‌ترند.

با وجود این، حتی وقتی صدای بیش‌تری به نیروی کار چه در محل کار و چه در مدیریت نظام اقتصادی داده می‌شود، کنترل سرمایه‌دارانه بر اکثریت بزرگی از محیط‌های کار کماکان برقرار است.

در کشورهای سوسیال‌دموکرات، میزان عمومی بودن مالکیت دارایی‌های اصلی تولیدی، نسبت به آنچه که می‌تواند باشد، همچنان محدود است. {در پی مباحثات مطروحه در نشریه‌ی ژاکوبین} مت برونیگ با در نظر گرفتن قوی‌ترین مورد یعنی نروژ، با اشاره به این که دولت مالک هفتاد و چهار شرکت است، بر وجود مالکیت عمومی در این کشور تأکید می‌کند. این موضوع کوچکی نیست: شرکت‌های دولتی در نروژ تقریباً ۶۰ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهند. بیش‌ترینش توسط شرکت نفت دولتی (۶۷ درصد دولتی) به نام «اکوینور» (۱) تولید می‌شود که سهامش تقریباً ۶۰ درصد از کل سهام دولتی کشور را تشکیل می‌دهد. در کل، شرکت‌های دولتی با احتساب این شرکت نفت، حدود ۲۸۰ هزار کارگر را در استخدام دارند.

اما اعداد مطلق، بدون در نظر گرفتن زمینه‌شان، همیشه گمراه‌کننده است. حدود ۲۸ میلیون کارگر شاغل در نروژ وجود دارد. پس فقط ۱۰ درصد از نیروی کار شاغل در این شرکت‌های دولتی کار می‌کنند. در این بالاترین نسبت در جهان سرمایه‌داری، بخش عمومی در مجموع حدود ۳۰ درصد از نیروی کار را در استخدام دارد.

گرچه در مقایسه با سایر دموکراسی‌های سرمایه‌دارانه این رقم بسیار بالا است، اما دولت نروژ اکثریت وسیع کارگران را رها می‌کند تا برای بقای خود در شرکت‌های سرمایه‌داری کار کنند. این وضعیت در دیگر سوسیال دموکراسی‌ها حتی شدیدتر است. در طرف مقابل، سوسیالیسم دموکراتیک، باید مالکیت عمومی را بر بخش اعظم دارایی‌های تولیدی جامعه اعمال کند. باید این واقعیت را که کارگران در بازار کار مجبور به کار برای کسانی‌اند که به شکل خصوصی مالک دارایی‌های مولدند از میان برداشت و نیز به نهادهای دموکراتیک مستحکم‌تر نه تنها درون دولت بلکه در محل کار و اجتماعات نیاز داریم. از نظر ما مشخصه‌ی سوسیالیسم دموکراتیک، «عمیق‌تر شدن هر چه بیش‌تر دموکراسی در عرصه‌ی اقتصاد» است.

این تمایز حیاتی است اما به نظر می‌رسد برونیگ آن را کم‌اهمیت می‌انگارد. او آن‌چه را که در این جا واقعاً در معرض بحث است، نادیده می‌گیرد، چرا که معتقد است مالکیت عمومی و دموکراسی اقتصادی که به‌طور نسبی در کشورهای سوسیال دموکراتیک محدود شده، نسبت به مواردی که گسترده‌تر باشد، عملی‌تر یا مطلوب‌تر است.

این مسأله‌ای مربوط به اهداف سیاسی کوتاه‌مدت‌تر نیست؛ بسیاری از نهادهای سوسیال دموکراسی باید همین امروز از مطالبات اصلی سوسیالیست‌ها باشد. این به دیدگاه بلندمدت ما سوسیالیست‌ها مربوط می‌شود.

محدودیت‌های سوسیال دموکراسی

در کانون محدودیت‌های سوسیال دموکراسی، مسأله‌ای هست که در همه‌ی جوامعی که برای اشتغال به شدت متکی به شرکت‌های سرمایه‌داری‌اند صادق است: کدام اشکال قدرت از بیش‌ترین اهمیت برخوردارند؟ در جوامعی که اقتصاد آن اساساً سرمایه‌داری است، حتی با وجود دموکراسی مستحکم سیاسی، اصولاً قدرت از طریق پارلمان اعمال نمی‌شود. شرکت‌ها، به‌سادگی با استفاده از توانایی‌های‌شان در تخصیص سرمایه‌گذاری‌ها و منابع، تصمیمات خصوصی می‌گیرند که پیامدهای عظیم عمومی دارد و این قدرت، نهادهای دموکراسی نمایندگی را تضعیف می‌کند.

حتی در بهترین دموکراسی‌های صوری - با انتخابات کاملاً آزاد و منصفانه - شرکت‌های خصوصی همچنان نفوذ بی‌اندازه‌ای بر مقامات دولتی منتخب دارند. مقاماتی که برای حمایت از سیاست‌های پاسدار کسب سود تحت فشار هستند. اما اگر آنان برای مسؤولیت‌شان انتخاب شده‌اند و باید در قبال آن پاسخ‌گو باشند، چه‌گونه چنین وضعی ممکن می‌شود؟ چرا حتی در سوسیال دموکراسی‌ها که صاحبان بنگاه‌های سرمایه‌دارانه اقلیت کوچکی از رأی‌دهندگان را تشکیل می‌دهند، بوروکرات‌های دولتی پاسدار سود هستند؟

از آن‌جا که معاش بیش‌تر مردم تا حدود زیادی به بنگاه‌ها وابسته است، هم رأی‌دهندگان و هم سیاستمداران گرایش دارند از سیاست‌هایی طرفداری کنند که برای کسب و کارهای خصوصی مطلوب است. در مقابل، در صورتی که یک برنامه‌ی کاری سوسیالیستی رأی بیاورد، کسب و کارها از این قدرت برخوردارند که سرمایه‌برداری کنند. افول اقتصاد در آمد مالیاتی دولت را کاهش می‌دهد، مشاغل را کم می‌کند و بعد به‌طور معمول مسأله با رأی به برکناری سیاستمداران سوسیالیست از سمت‌شان به پایان می‌رسد، سیاست‌ها به سمت ریاضت اقتصادی برگردانده می‌شود، و یا به‌زور از طریق کودتا حذف می‌شوند. اقتصاد سرمایه‌داری مانند یک فنر ارتجاعی خودکار رهبران دولتی

را که به شکلی دموکراتیک انتخاب شده‌اند و قصد تأسیس نهادهای سوسیالیستی را برای حوزه‌های انتخابی خود دارند، تنبیه می‌کند و به عقب می‌راند.

دقیقاً به همین دلیل بود که صندوق مزدبگیران مایندر در سوئد، (۲)، پروژه‌ای که قرار بود مالکیت شرکت‌ها را از سرمایه‌داران به عموم مردم منتقل کند - چیزی که برونیگ و من هر دو شیفته‌ی آن هستیم و مشتاقیم بینیم روزی محقق شود - در نهایت نتوانست به‌طور کامل مستقر شود. این نمونه‌ای است که از پشتیبانی دموکراتیک برخوردار بود، اما از آن‌جا که تهدیدی بر موجودیت سرمایه‌داران بود، قدرت سرمایه‌داری آن را تضعیف کرد. حتی در بهترین سوسیال دموکراسی‌ها، تنش‌زدایی میان سرمایه‌داری و دموکراسی، وضعیتی ناپایدار است.

آیا نروژ نهادهایی دارد که بتوانند با اعتصابات سرمایه‌مقابله کنند؟ به نظر می‌رسد که صندوق ثروت حاکمیتی نروژ (۳) اگر با اصول سوسیالیستی سرمایه‌گذاری اداره شود می‌تواند سنگری در برابر این نوع قدرت کسب‌وکارها ایجاد کند. دارایی این صندوق که در سال ۱۹۹۰ به‌عنوان تهیمی برای سرمایه‌گذاری سود مازاد شرکت دولتی نفت تأسیس شد، تا سال ۲۰۱۷ بالغ بر ۸،۴۸۸ میلیارد کرون شده است. در برابر اعتصاب سرمایه، برای مقابله با اشتغال‌زدایی یا سرمایه‌ی خارج‌شده از شرکت‌هایی که از قدرت خصوصی‌شان برای مقابله با سیاست عمومی سوسیالیستی استفاده می‌کنند، می‌توان این دارایی‌ها را دوباره تخصیص داد.

اما این صندوق هرگز به این نحو مورد استفاده قرار نگرفته است و باید تغییرات عمیقی در آن ایجاد کرد تا قدرت کسب‌وکار داخلی را تضعیف کند. برخلاف صندوق بسیار کوچکتر **folketrygdfondet** نروژ (۴)، صندوق‌های ثروت حاکمیتی آن‌ها عمدتاً در خارج از کشور سرمایه‌گذاری می‌کند. این صندوق به‌طور میانگین با مالکیت ۱.۴ درصد از سهام همه‌ی شرکت‌های با مالکیت عمومی جهان که در بورس‌های اوراق بهادار ثبت شده‌اند، در سطح بین‌المللی سرمایه‌گذاری می‌کند تا ریسک بحران‌های اقتصادی محلی‌تر را خنثی کند.

از اقدامات شایسته‌ی صندوق ثروت حاکمیتی این بوده که نقش فعالی در خارج کردن سرمایه از تولیداتی داشته که زیان‌آورترند (صنایعی چون دخانیات، زغال سنگ، سلاح‌های هسته‌ای و خوشه‌ای) و اغلب از آرای خود در مجامع شرکت‌ها برای تلاش در تغییر اقدامات بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان استفاده کرده است. اما این صندوق نیز در نهایت با انگیزه‌های معطوف به سود هدایت می‌شود و با رقابت سرمایه‌دارانه‌ی جهانی محدود می‌گردد. هزینه‌های پولی برای این گونه موضع‌گیری‌های اصولی خیلی کم بوده است. در حالی که اگر بنا باشد از صندوق به‌مثابه سنگری مقابل سرمایه‌برداری‌های کاپیتالیستی استفاده کرد، باید ریسک‌های بسیار بیش‌تری بپذیرد و به اقدامات مخاطره-آمیزی در حوزه‌ی سرمایه‌گذاری دست بزند که خطرناک باشد.

این صندوق منافع واقعی برای مردم نروژ به ارمغان می‌آورد و همچنین فرصت‌هایی واقعی برای مقابله با منطق سرمایه‌دارانه در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری پیش می‌نهد. اما این واقعیت که این فرصت‌ها ممکن است گذار به سوی سوسیالیسم دموکراتیک را عملی‌تر کند، نمی‌تواند دلیل و شاهد بر این باشد که امروز نروژ سوسیالیستی است.

دموکراسی بیش‌تر، مالکیت عمومی بیش‌تر

سوسیال‌دموکراسی دارای تناقض است. ایجاد آن به اعتصاب‌های گسترده و رشد اتحادیه‌ها بستگی دارد به طوری که هم سازمان‌های سیاسی مانند گار، هم اصلاحات رفاهی و هم نهادهایی برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی ایجاد کند. این‌ها اهدافی است که ما نیز باید نشانه بگیریم و به سمت آن حرکت کنیم.

اما در روند تاریخ، همچنان که سوسیال‌دموکراسی‌ها استقرار می‌یابند، نمایندگان اصلی که از نیروهای اجتماعی گوناگونی برخاسته‌اند و این اصلاحات را به پیش می‌رانند،

مقامات دولتی و نمایندگان اتحادیه‌ها، باید از مبارزات و همبستگی طبقه‌ی کارگر برخوردار باشند تا بتوانند برای نخستین بار سرمایه را به زانو زدن وادارند. هنگامی که بحران سرمایه‌داری باعث کاهش رشد می‌شود، این ائتلاف‌های شکننده اغلب به سوی آزادسازی‌های دست‌راستی تغییر جهت می‌دهند، این ویژگی در انواع بسیار متفاوت اقتصادهای سرمایه‌داری، از قبیل دانمارک، آلمان، هلند، ایالات متحده مشترک است.

دلیل اصلی این که دولت نروژ بخش عمده‌ای از تولید ناخالص داخلی را در اختیار دارد خوش‌شانسی محض این کشور در کشف نفت در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ است، و این که این کشور قبل از هر چیز دارای صندوق حاکمیتی قدرتمندی، دلیلی کافی نیست که محدودیت‌های عمیق‌تر موجود را برای دموکراسی کامل‌تر و مالکیت عمومی نادیده بگیریم.

اگر سوسیالیسم دموکراتیک آن چیزی است که آرمان راهنما برای جامعه‌ای دموکراتیک می‌نامیم، پس چه اشکالی دارد اصرار داشته باشیم که سوسیال دموکراسی‌های شمال اروپا در واقع کشورهای سوسیالیستی دموکراتیک هستند؟ یک پاسخ این است که انجام این کار می‌تواند با استدلال‌های غیرصادقانه‌ی محافظه‌کارانه‌ای مقابله کند که هرگونه افزایش مداخله‌ی اجتماعی در اقتصاد را معادل نظام‌های شکست‌خورده‌ی اقتدارگرا می‌داند. اما در این مورد، چرا کاری را که ساده‌تر است انجام ندهیم و بر مبنایی صریحاً سوسیال دموکراتیک از آن دفاع نکنیم؟ چرا با سوسیالیست خواندن‌تان، خود را به دردرس می‌اندازید؟

اشتباه نکنید: دولت رفاه به سبک شمال اروپا، نسبت به بدیل نولیبرال ما در آمریکا ارجحیت دارد و ما باید تلاش کنیم برخی از مهم‌ترین نهادهای آن را در ایالات متحده بنا کنیم. ولی ما وقتی خود را سوسیالیست دموکراتیک می‌خوانیم، آرمان‌مان را برای دموکراتیزه کردن عمیق‌تر جامعه، فراتر از آنچه سوسیال دموکراسی ممکن می‌سازد، آشکار می‌کنیم.

پیوند با منبع اصلی:

[Democratic Socialism Isn't Social Democracy](#)

پی‌نوشت‌ها

۱) Equinor

۲) Meidner wage-earner fund

این صندوق را نمایندگان اتحادیه‌های کارگری سوئد در سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۱ اداره می‌کردند. ایده‌اش در دهه‌ی ۱۹۷۰ پا گرفت و رودلف مایدنر **Rudolf Meidner** نقش مهمی در توسعه‌ی این ایده ایفا کرد. در سال ۱۹۸۳، دولت سوسیال‌دموکرات سوئد پیشنهاد کرد که تأسیس صندوق مزدبگیران در کشور اجرایی شود و این پیشنهاد را پارلمان تصویب کرد. این اصلاحات که بیش از یک دهه مورد بحث قرار گرفته بود توسط اتحادیه‌ی بزرگ کارگران یقه‌آبی آغاز کرد. هدف آن توسعه‌ی دموکراسی اقتصادی و مقابله با تمرکز مالکیت سرمایه و همچنین افزایش پس‌انداز جمعی و تأمین بودجه برای سرمایه‌گذاری بود. هنگامی که دولت ائتلافی به رهبری محافظه‌کاران در سال ۱۹۹۱ به قدرت رسید، این صندوق را منحل کرد. (مترجم)

۳) Norway's sovereign wealth fund

صندوق بازنشستگی دولتی نروژ **Government Pension Fund of Norway** که به عنوان صندوق نفت هم شناخته می‌شود، شامل دو صندوق ثروت حاکمیتی **SWF** کاملاً جداگانه متعلق به دولت نروژ است. این صندوق‌ها نهادهایی هستند که پس‌اندازهای ملی را برای اهداف سرمایه‌گذاری مدیریت می‌کنند. صندوق بازنشستگی دولتی نروژ در سال ۱۹۹۰ برای سرمایه‌گذاری درآمد مازاد بخش نفتی نروژ تأسیس شد. این صندوق بیش از یک تریلیون دلار دارایی دارد و آن را بزرگ‌ترین صندوق سرمایه‌گذاری حاکمیتی در جهان می‌دانند. این صندوق در ماه مه ۲۰۱۸، به‌ازای هر شهروند نروژی حدود ۱۹۵ هزار دلار ارزش داشت. همچنین دارای اوراق بهادار، املاک و مستغلات و سرمایه‌گذاری‌هایی با درآمد ثابت است. (مترجم)

۴) یک نهاد سرمایه گذاری با اهداف بلندمدت در نروژ است با وظیفه اصلی مدیریت صندوق بازنشستگی دولت از طرف وزارت اقتصاد. این صندوق هم دارای سرمایه گذاری در سهام (مثلاً بزرگترین نهاد سرمایه گذار در بورس اوراق بهادار اسلو است) و هم سرمایه گذاری با درآمدهای ثابت در نروژ و دیگر کشورهای شمال اروپا است. (مترجم)